

گزارنده: دکتر سیدحسن سادات ناصری

داستان ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی سیرافی

(۳)

(ابوسعید) گفت : «بدانید که این قاضی براستی نزدیکان و برادران خویش را موجب بدست آوردن نام نیک و آوازه نیکو و مباحثات است ، و با این همه وی را در نزد شهریار پایگاهی بلند است ؛ و من دریافته ام که پادشاه از رای او بهره برمیگیرد و او را از دوستان و معتمدان خویش همی شمارد. بکنایت مرا بمجلس خویش خواند و در این کار باری پس از بار دیگر و دوم باری پس از بار اول تصریح کرد. من او را پاسخ نگفتم و فرمان وی در نیامدم. آنگاه، با بسیاری خلاف رایم، اندیشیدم که بر چیزی اعتماد کنم که زیانش بمن و سودش جز بمن نرسد. و چون دو کار با هم پیش آید، در پیش گرفتن آن یک که جانبش سالم تر و بدی آن کمتر است، بهتر؛ و اکنون شدنی شده است و سخن گفتن در آن گونه یی از ژاژ خایی و یاوم- سرایی است.

داستان ابوسعید و کردی

چون چند روزی بر این برآمد، دوستی از دوستان «ابوالعباس پورماهان» از «آمد» براو وارد شد، بانامه یی که در آن شیخ را به عدالت هایی که رانده بود تبریک گفته . و آن نامه در بردارنده سخنانی کوتاه و الفاظی نیکو و معانیی برگزیده بود .

این «ابوالعباس» از یاران «ابوسعید» و از کسانی بود که او را سالهای بسیار ملازمت کرده بودند. و بنا بر آنچه «چاچی» ذکر کرده است، در حدود ده هزار برگ از شرحی که او بر «کتاب سیبویه» و جز آن بعنوان درس یا مذاکره گفته بود، حاشیه نوشت؛ و او را از علم هیأت سرمایه‌ی قوی بود و همچنین در علم نحو پرمایه و در نحو کوفیان صاحب نظری کافی بود، چنانکه هیچکس را یارای مجادله و نقض قول وی نبود. و کسی که نامه را بتوسط او فرستاده بود، مردی کردی بود که جبه‌ی ستر پوشیده و بر آن جبه نقش و نگاری شگرف بود و خورشید نیمروز و رنج مسافرت و بریدن بیابانها و متر لگنها ببدان زیان رسانیده. و شیخ، برای یکی از یاران، اختلافی را که در سخن خدای تعالی «مثل ما انکم تنطقون»^(۱) (همچنانکه شما سخن می‌گویید) هست، بیان میکرد، و از سوی کسانی که آن را به نصب یا به رفع خوانده‌اند، برهان می‌آورد و کردی از آن هیچ چیز، نه کم و نه بیش، در نمی‌یافت. - سپس بجانب «ابوسعید» روی کرد و گفت:

«ای شیخ تو در چیستی و از چه مقوله سخن میرانی؟!»

گفت: «در چیزی سخن می‌گوییم که همه کس آن را نمیداند و بخاطر بیشتر مردم صورت نمی‌بندد».

گفت: «برای من تفسیر فرما، شاید آن را دریابم؟!»

گفت: «این هرگز نتواند بود!»

(۱) قرآن مجید سوره شریف الذاریات (۵۱) آیه مبارک (۲۳) «فورب السماء والارض انه الحق مثل ما انکم تنطقون». بخداوند آسمان و زمین که این سخن راست است، همچنانکه شما سخن گوید. - بعضی ارباب قراعت «مثل» را بر رفع خوانده‌اند، و آن رانعت «حق» و «باقون» گرفته؛ و بعضی آن را به نصب خوانده‌اند، و صفت مصدر محذوف دانسته؛ یعنی: «انه الحق حقاً مثل ما انکم تنطقون». - کشف الاسرار ج ۹ ص ۳۱۹ س ۱۸ و ۱۹ و ۲۰

گفت: «تو دانشمندی و هر کس بخواهد از دانش تو بهره بگیرد، باید پاسخ وی بازگویی!»

اورا گفت: «بر توباد بمجلسی که در آن داستان نماز بایسته و افزونی و نموده‌های راه پیدا کرده خدای برود، تا از آن سودبرگیری و بدان بهره‌ور شوی!!»
مرد درازگویی و هرزه درایی و سخنانی که فایده‌تی بر آن مترتب نیست آغاز نهاد و «ابوسعید» از او خاموش ماند و او نیز چیزی نگفت.

«ابوسعید»، بنا بر روش خود، به بیان و توضیح مطلب پرداخت. در سخن در می‌پاشید و زبانش قرار و آرام نمی‌یافت و آب دهانش خشک نمیشد؛ و کردی همچنین همنشین وی بود. - «ابوسعید» گویی از بودن او آزرده‌گونه و از نشستن و همنشینی وی خسته و در رنج شده بود؛ تا اینکه سرانجام کردی برخاست و برفت.

آنگاه «ابوسعید» گفت: «گمان نمی‌دارم هیچ گرانجانی مانند این مرد که امروز بر ما چیرگی یافت، بر کسی دست یافته باشد. و همانا رنج سنگینی او بر تن و جان من نشست، چنانکه خود بمن پیوست. هر آینه، باری رای به زدن او کردم و با خود گفتم: چه بسا او نیز مرا بزند. پس خواستم که از جای برخیزم، گفتم: گونه‌یی از نادانی است. سپس نزدیک شد که فریاد بکشم، گفتم: به دیوانگی ماند. پس از آن بآهسته دعا کردن پرداختم و از سرباز شدن او را از خدای خواستم. خدای بزرگ بدین بر من منت نهاد و در این حالت پیوسته اشعار «محمد پورمرزبان» میان لوزه و زبانم رفت و آمد داشت.»

اورا گفتم: «آن ابیات چیست؟» - گفت:

یا شقیق الرصاص و الجبل	و قریع الایسام فی الثقل.
ارح حیاتی، فقد هجمت علی	نفسی، و اشرفت بی علی أجلي.

والله لو كنت والداً حذباً و كنت تحیی الاموات فی المثل ،
 وتمزج الثلج فی العساس لیدی قیظ و عند الشتاء بالعسل ،
 رحلت عن ذاك عند آخره واخترت الاراك فی الرحل .
 فخذ طریفی و تالیدی ، فاذا لم یبق شیءٌ ، فخذ اذ اسملی ؛
 وارحل الی الظلمة اللتی ذكرت من خلف قاف یاشر مرتحل
 «ای برادر سرب و سنگت، وای کوبیده شدهٔ روزگار درسنگینی.

جانم را آسوده گردان، که تو بجانم تاختی و مرا بمرگ نزدیک ساختی.
 بخدای سوگند اگر تو پدر پیر خمیده پشتی بودی، که مردگان را زنده
 میکردی،

و درگرمای ظرف را بابر و در سرما باشهد میآمیختی؛
 سرانجام از اینجا کوچ میکردم و ترجیح میدادم که ترا هنگام بار سفر بر بستن
 نیز بینم .

پس جامه‌های عالی و پست مرا بگیر و چون چیزی از آنها برجای نماند،
 پاره جامه‌ها را نیز بستان .
 و به ظلمتی که گویند در پشت کوه قاف است، کوچ کن، ای بدترین کوچ
 کنندگان !!

داستان ملخ

(ابوحیان) گفت: «همانا انبوهی ملخ از «عراق» پیدا آمد و بکشت و میوه
 زیان رسانید و نرخها بالا رفت و در احوال مردمان تأثیر کرد . بمجلس «ابوسعید
 سیرافی» آمدیم و هر کس از ما از حال خود شکایت نمود و تنگدستی خویش را
 یاد کرد . - در میان ما مردی کشتکار بود.. گفت: وی بطرفی از ولایت «نهروان»

چهار هزار جریب ملکی و ضمنی و اجاری، بامید سود، کشتکاری کرده، و همانا ملخ بآنها درآمده و آن مرد بدان سبب هلاک و نابود شده است.

«ابوسعید» گفت: «کار آن ملخ ترا بترس نیفکند، آن ملخ لشکری فرمانبردار از سپاهیان یزدان است. ما را نقل کرده اند که ملخی پیش «عبداللہ بن عباس» افتاد. اورا بر گرفت و بالش را از هم بگشود و گفت: آیا میدانید چه چیزی بر آن نگاشته شده است؟! گفتند: نه. گفت: بر آن نگاریافته: «من گران کننده نرخواهستم، با وجود جهش نهرها» و در باره ملخ چیزها گفت که حاضران را متحیر و متعجب ساخت. سپس گفت: از بهترین وصف هایی که درباره ملخ شده است، گفتاریکی از خطیبان است آنجا که میگوید:

«همانا خداوند، سبحانه و تعالی؛ آفریده بی را آفرید و ملخ نام نهاد و پوستهای گوناگونی براو پوشانید و اورا بصورت لشکریانی آماده ساخت و اورا درهم پیچیده کرد و به دیبای رنگارنگ پوشیده گردانید و برای وی خانواده و جفت قرارداد. وقتی روی آورد، تو او را بر یادود پنداری؛ و چون پشت کند، تو او را کاروانها و حاجیان انگاری. عضوهای پیشینش زرانند و داست و اندامهای پسینش آراسته. اندامش مزین است و کف پاهایش شکافته؛ پر و بالش پر نقش و نگار است و پوشش هایش پر زیور. صاحب عباهای زعفرانی و جامه های زریون و بالا پوش- های خط دار است. قامتش معتدل است و آفرینشش درهم آمیخته و آرایشش گوناگون، بندهایش بهم پیوسته، چینه دانش بهم پیچیده است. میدود و بچاره گری میشتابد و خرامان میرود و خود فروشی میکند و دور میزند و جولان میدهد. بنسب این آفریننده اش بزرگ است و روزی دهنده اش بزرگوار، بی آنکه نیازی بوی داشته باشد؛ بلکه تنها برای بخشایشی که بدو دارد، روزی او را فراخ و آفرینشش را استوار ساخت. بسته او را از هم بگشاد (از تخم بیر و نش کشید). ورگهای او را بهم

پیوندداد و بگردنش لگام نهاد و بر او گلوبندها آویخت و روزی و گذران او را مقسوم فرمود. به پس پشت خویش خشمگین مینگرد و فرود آبنده از بالای سر را چشم میدارد و گردنده پیرامون خویش را همی باید. دست افزار نبردش آماده و دلیری وی سخت و زینانش بسیار است. برشش پامی خزد و می‌پرد. پس متزه و پاك است آن کس که او را باین آفرینش شگنت آفریده و برای وی از هر میوه و درختی بهره‌ی نهاده و او را پیش آمدن و پس رفتن و جستجو و تك و دو مقرر فرموده است. تا آنجا که هم خزید و هم بالا رفت و هم درون شد و هم بیرون آمد، و هم پایین رفت و هم بالا آمد؛ با آن دیدار زیبا و پی‌های باریک و تن نازک. این آفرینش یزدان است. بمن بنمایید، آن کسانی که جز خدایند، چه چیز آفریده‌اند؟! «

سپس گفت: «چه می‌گویید در پرنده‌یی که چون‌پرد، گسترده میشود؛ و هنگامی که نزدیک زمین شود، جمع میگردد؟! - پاهایش اره‌را ماند و دیدگانش مانند شیشه است. چشمش در کنار اوست و پایش درازتر از بالای او، هان آن ملخ است.»

و سپس گفت، زیباتر از آنچه گفته بود: «گردنش مثل گردن گاو است، و سرش چون سراسب و شاخش مانند شاخ بز کوهی و پایش بسان پای شتر و شکمش شبیه شکم مار است. با چهار بال می‌پرد و باز بانس می‌خورد. - و هخدای بزرگ است! چه اندازه ملخ زیباست!! «

و بهترین چیزی که در آن خطبه است: «همسانا زنده و مرده‌اش طعام گوارایی است و کوچ‌کننده‌یی است که طوایفی را به خشکسالی می‌افکند و موجب فراخ نعمتی گروهی دیگر میشود.»

اورا گفتیم: معنی گفتار «جماعتی را به خشکسالی میافکنند و موجب فراخی معیشت گروهی دیگر میشود» چیست؟!

گفت: «همانا آن ملخ چون به هامونها و بیابانهای شتزار فرود آید، برای ایشان فراخی معیشت و خورش است؛ و هرگاه به کشتزارها و باغها فرود آید، موجب قحط و غلامیشود. زیرا که او بر خار و درخت و ترو خشک همی آید و هیچ چیز را باقی و برجا نمیگذارد.»

(مانده دارد)

رهبانیت یا زندگانی منقطع از دنیا و انزوای دردیها برای راهبان و راهبات در غالب ادیان مخصوصاً در دینان شرقی نزد هندوان و بودائیان از دیرباز وجود داشته است. قاعده و عمل رهبانیت در دیانت نصاری هم از قرن چهارم میلادی بظهور رسیده و تا عصر حاضر همچنان برقرار و سازمانها و تشکیلات گوناگون پیدا کرده است. نخستین کسی که این سبک و روش را در حیات دینی نصاری ابداع کرد «قدیس» از پیروان کلیسای شرقی بود موسوم به «بازیل». وی در قلمرو امپراطوری روم شرقی تشکیلات دیرها بوجود آورد و این امر رواج و انتشاری بسیار یافت. بعد از او یکی دیگر از قدیسان موسوم به «سنت بندیکت» در قرن ششم در غرب پیشوا و بانی این طریقه شد و سازمانی ایجاد کرد و از آن تاریخ تا کنون همواره راهبان و راهبات بنام برادران و خواهران مسیحی بصور و سازمانهای گوناگون بوجود آمده اند.

(تاریخ ادیان)